

حقیقی واجب چنانکه مادی است به سطور مضل منظر اول ذات باسما کمالی فریب باطلاق چنانکه روح
 اعظم بصفت مادی برآمد بر عکس او باسمای جلالی بعید از اطلاق منظر مضل شیطان و جمله بنظر وجود
 غیر محض ط طور آن عبارت از حالت که نسبت امیر ایشان معبر مثلاً بنظر عمر و غریب گفته شود
 بچه حالت نسبت زید امیر گفته شود بچه ایشان است و هر دو از امور اعتباریه و انزیه اشقی اصل اطوار
 و شیون میباشد و افراد نمینباشند کسی حقیقی واجب او جو بات و شیونند که عبارت از ممکنات
 و آن هستی صاحبان ممکنات چنانکه شان اطوار و شیون است که بلفظ او و صاحب ضافت نمود حمل
 مینمایند چنانکه زید را به نسبت حال او بذو حمل میکنند و بمواطات نمیکند پس واجب ممکن نتواند شد بلکه
 واجب مادی ممکن و ممکن را ذرو واجب توان گفت ط ظون موجودی مستقل است که موجودی
 دیگر مستقل یا غیر مستقل در در آید چنانکه کوزه در آب وجود عرض پس ظهور حق و منظر ممکنات
 موجب ظر نیست و منظر و فیت نیست زیرا هستی مطلق موجود است نه منظر و نیز ظهور فعلیت را گویند و بطور
 عدم را در منظر مفهوم در باطن باشد و فعلیت ندارد مگر بنظر عوام چنانکه گذشت **ع و نوح عرش**
 و اطلاقش بر چند معنی آید یکی بر تخت چنانکه بر وز قیامت روح بر عرش یعنی بر تخت متمثل شود و آیه و
 یوم یقوم الروح و الملائکه صفار حدیث که حق تعالی اولاً بصورت منکر متمثل شود که مردمان یعنی
 عامه لا حول خوانند باز بصورت سرور تمثل کنند پس سجده کنند جمله دلیل تمثل است و دلیل تمثل حق
 بر تخت حدیث دیگر است طلب باید کرد دوم بر کار چنانکه در آیه و کان عرشه علی الماء و ارد و تفسیرش
 در توره تکوین است که روح خدا بر آب متصرف بود و آب عبارت از وسعت استعدا و عالم مثال است
 و هر حکمی که درین عالم آید از عرش آید یعنی از عالم مثال و حسن یعنی قابل است و در او اول تکوین هوایی
 وارد که خدا تعالی اولاً آسمان و زمین پیدا کرد یعنی ارواح علیین و عالم مثال که هنوز زمین آسمان
 جسمانی بوجو نیامده بودند بدین وجه که ذکر آنها در البعد میفرماید که روح خدا بر لجه آب متحرک بود پس آن
 لجه عبارت از وسعت است و آب عبارت از استعدا و پس معنی کان عرشه علی الماء مطابق این ماباید فهمید
 و مطابق توره در سوره طه است تشریحاً من خلق الارض و السموات العلی الارض علی العرش استوی

مافی السموات والارض و ما بینهما و ما تحت الثری یعنی نزول قرآن از خدا نیست که بیاید اگر و عالم
 مثال در ارواح علیین بلند زمین بر عرش متصرفست بر او است آنچه در آسمان زمین بسیار است و ما بین آن
 هر دو آنچه زیر زمین نمناگست سوم اطلاق عرش بر قلب مومن آن که عبارت از احدیت روح و جسم است و
 گفته شود قلب المومن عرش الله و مراد از مومن مومن کامل است و معنی تخم استوی علی العرش از دنیا
 دیگر یابید فهمید بریر تفسیرش در تلوین دارد که بعد پیدایش آسمانها زمین در عرشش و زیر بودیم
 آدم صغی الله را پیدا کرده آرام گرفت یعنی بر دل آدم یعنی آن کاریکه خواسته بود بر استوی شود و
 آمد و کاریکه خواست تمام کرد که باز آدم دیگر پیدا نشود چهارم بر مقام خفی که عبارت از آسمانست که آسمان
 عرش جمن اخفی است و الله اعلم بالصواب (۲) (ح) و این لفظ بسیار معنی مستعمل منها
 عین النسی لغت بود و محمول اولی شود و لغایر در مفهوم هم نباشد چنانکه انسان عین انسان است بمعنی
 حیوان ناطق نیز غیر انسانست و مطلق از معنی عین تعبد نمیشد نه مقید عین مطلق و گاهی عام ازین
 میگویند تا مثال بیومی و دشود جائیکه مبدء و منشأ هر دو مفهوم یکی باشند پس ازین و
 واجب و وجود صفات خدا را عین ذات وجود حضرت صوفیه میگویند و گاهی اطلاق عینیت
 بر آن دو مفهوم می یابد که مباین یعنی جداگانه موجود نباشند پس ازین معنی غیر آنکه در مباین جداگانه
 موجود باشند و ازین معنی انسان چنانکه عین انسانست هم عین زید و هم عین صناحک پس
 بدین معنی هر مطلق و منظر و نشان عین یکدیگر نباشد نه غیر پس ازین معنی هر عدد منقار و احدیت
 و هم سطح که از جسم فشرسته منقار جسم نیست و گاهی در جای عین از یک معنی و غیر معنی دیگر گرفته
 گرفته میگویند که نه عین است و نه غیر چنانکه صفات حق اند نه عین هو بهو محمول اولی نه غیر که مبدء او
 مباین ذات باشد پس از لغی غیرت بیک معنی عینیت بمعنی معانی لازم می آید چنانکه در لاله الا الله
 می آید (ف) فرد عبارت از نفس کامل طبیعی است نظر خصوصیت چنانکه زید عین انسان است و هر
 مطلق موجود را فردی لازم نیست بلکه موجود مطلق کلی افراد ضرورت و موجود مطلق را نفس و منظر
 ضرورت و واجباً موجود و وجود حقیقی بنفس ضرورت جزئی است او را فردی ممکن نیست

ظاهر اطلاق اشکان فرودیت لازم آنکه برکن صادق آید پس ممکنات او را افرادی متوانند
 بدین صورت واجب آید ممکن و ممکن را دو واجب توان گفت نه سه بود آنچه در جهت قرب و افل
 و از ذکر گفت ستمو الذی یسبح به الی پیش آن بظرف حقیقت برقع وجود از انهارت نه آنکه سر سر و عضا
 بظرف کثرت که موجود نیست واجب تعالی است **ق** لا اقریب گاهی بر اتصال خود موجود و اطلاق می باید
 چنانکه زید با عمرو و زید نسبت و گاهی به نسبت مطلق با مقید و منظر چنانکه انسان قریب یا زید است
 بلکه مطلق قریب تر بظاهر خود است پس قریب هستی حقیقی با منظر هر شیون خود دست به پیشی
 و بر همین قیاس معیت باید مباحث پس درین صورت تمییز شد و روشن گریه می وجود حقیقی
 است و نه پنج مگر شش وجود حقیقی است و نه کم و نه زیاد مگر او به همراه آن است چنانکه باشند و
 این بجملات تشبیه نصاری چنانکه در ذیل لفظ نصاری واضح خواهد شد که آن موجب زیادتی
 عدد است و این نسبت گریه تو حید (۲) قلم آن عبارت از وجه خاص روح اعظم است از اینجا
 شروع لانا جایی باید نمید **س** محکمش قدم چون نامور ساخت بدست حلقه طوق و کمر است
 و آن اصل روح حضور است و سیم قلم سز که نام مبارک از اینجا در نه قلم دیگر را چه یارا
 که حضرت صلی الله علیه و سلم را نامور نماید (۳) نسبت آن برد و گونه است یکی تقسیم عدد و کل حرف
 احادیث که موجب انقائ کل است چنانکه عشره را اگر به پنج تقسیم میکنیم عشرت می رود دیگر
 تقسیم مطلق است بظرف مقید است و تقاسم بشیون که مثلزم تحقق مطلق می باشد در حقیقت
 این تفصیل است تقسیم **ک** کل گاست یعنی کامل آید پس مثلزم اجزایست و وجود حقیقی
 کل معنی کامل است گاهی معنی مرکب این استو حباب جز است چنانکه انسان کل مرکب از حیوان و
 ماطق (۲) کلی گاهی معنی کل مجاز استعمل و اکثر استعمال کرده میشود به معنوی که نفس تصور است مانع
 و توع شرکت افرادی نباش چنانکه انسان بظرف زید و عمرو و دیگر چیزی بر عکس است و
 باید دانست که حکما در وجود کلی طبیعی سه نوال است یکی آنکه وجود افراد است و کلی از او
 منتشر و آنان موجود را محصور در شخص داشته میگویند که اگر کلی طبیعی موجود باشد پس

تشخص یا در کلی موجود و تشخص منضم باشد پس قبل از تشخص تشخص است در هر کلی معدوم و
 انضمام موجود و با معدوم کی تصور زندانش که بعبارت علاقه ذات انسان در مابین آنان
 چگونه معنی انسانیت واحد از زید و عمر و منتزه است و از زید و دیوار نه و آنچه در جوایش
 بیاید که آن علاقه محمول الکنه است آنان در انشئت که بالبداهته آن علاقه محمول خارج
 از زید و عمر نیست پس آن عبارت از کلی است که موجود است که بر آن احکام مرتب و موجود
 و تشخص محصور نیست چنانکه قبل از دلیل منکر ضمن کرده و معنی کلی لغتیه که تشخصات در
 باطن کلی منضم اند و منضم و موجود و زید و عمر آنکه کلی در ضمن افراد موجود است که تشخص در کلی بیاید
 موجود شده و اینان نیز معنی کلی نفی میزند چنانکه در قول ثالث بیاید سوم اگر وجود کلی را
 بنفس است و ما به الاغتراک و الایثار شیء احد ذات کلی است و غیرت و فردیت که هر دو مفهوم
 متضادند در ربطتین منضم و گو مفهوم اغتراک و ایثار دو اند که در شیء واحد بطریق مختلف
 حیثیت صدقیت معنی دارند پس حاجت انضمام تشخصی بیحد نیست و مشترک و کلی بودنش
 بنفس خبری از متنازل بودنش در صورت افراد مبدء مثلا انسان وجود است و بنفس تصورش
 مانع و نوع شرکت نیست پس بنفس بودنش مشترک مستلزم بودنش صاحب ایثار است در صورت
 مختلفه و اطوار منوعه و وجود حقیقی خارجی چونکه واجب عین و احد است او را کلی میتوان گفت
 چنانکه می آید (۳) کلکی اوتار - اوتار عبارت از و منودان از ظهور حق روح اعظم است بصورت
 بروز و کلکی معنی دور کننده کلک یعنی نقصانست و مراد پیشین گو بیان منودان کلکی اوتار
 همین حضور احمد علیه السلام اند پس چنانچه از جمله اوصاف ذرا بیچهره و شان ظاهر که عین
 اوصاف ذرا بیچهره حضور علیه السلام چنانکه سابقین شان بیان کرده اند گو اهل زمانه تفهید و فصل
 در سال چهارم کتاب تفسیر معالمان الاسرار ظهور آن حقیقت روح اعظم و مرتبه بیان کرده ایم
 و گو منود منودان نسبت مرتبه اول نیز ناصح منظر اند و بیفک و مرتبه ثانیه بروز آن حقیقت
 بصورت مهدی قابل اشتغال بر موعود اول در زمان شاه عادل شاگرد یعنی نوشیروان

ایرانی که سورج بینی اولاد او را بر باد کرد حضور علیه السلام نامه و بس که ظهور کرده و هر قدر ذکر
 را بجان سابق از زبان کلکی اقرار کرده نوشته اند جمله قبل از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوجوه
 آمدند پس سخت نادانی کسی است که باز انتظار نماید و ابرو و پون و گریز و موم و غیره جمله قبل
 که بشتند و بعضی نادان بنظر تعداد اشخاص این سلاسل جمله را اهل اسلام بولیب و تماشای آنکه
 بنظر تعداد حسنین تا شاه عالم گوید و بنظر تعداد اشخاص تا عالمگیر اول این ایزنا و افعی او است
 لا اله الا الله کلمه طیبه است مفید توحید و ثواب خواندنش در زمین و آسمان بندگان معنیست
 بطور عامه آنست که لافعی جنس است و آله اسم آن ما خود ازال و هم دیگر اقوال این است
 و لفظ ال در عربی و سنسکرت و ایل در عبرانی و تریب التلقظ و المعنی چنانکه او هم عبری و اللهم
 عربی و الام سنسکرت و تریب التلقظ و بدلیل آیت قرآنی لو کان هؤلاء آله ما ورد و با آله
 یعنی مستحق عبادت که منحصر در عین و احد است جمعی آله بطور مشاکلت بنظر اتحادشان در
 مثل آیت و اتخذوا من دون الله آلهة لعلهم یضرون و آمد و ظاهر است که لا اله الا الله در یهودان
 نیز موجود چنانکه در تورات مینویسند موجود است پس قول کفار که با ستمغنا بنده اخی الملة الاخرة
 ازین رو محض دروغ بود و قبول کفار که مذکور و مینویسند تورات یهودیان قابل توحید وجودند که
 مثل کفار که از لا اله الا الله آیه را یک الله گفته باشند و آیه دلیل بر ایهود و المنا و الهکم ال واحد
 لا اله الا هو دلیل عامه اهل اسلام است پس الله در کلمه طیبه معنی مستحق عبادت و نفس الامر
 است و الا بمعنی غیر و الله اسم آن ذات واجب الوجود منقار عالم پس در حرم چنان شد که نیست
 مستحق عبادت غیر از الله پس نزدشان چنانکه یهودیان بهت کردند کفار که معنیست فلفظ فهمیدند
 که آله بمعنی معبود چنانکه باعتبار لغت و خیال داشتند و نهند یا از شرارت گفتند چنانکه قول
 شان در سوره ص منقولست اجعل الالهة العاد احد اگر در این پیغمبر از تشکیه لفظ آله در کلمه جمله
 معبودان را الله واحد و غلطی شان در سوره ما لاجس بیان کرده شد که مراد از آله نه لغوی است
 که اعتراض کرده شود پس اگر بودند ای آنها الله وارد و زنج نگر دیده در عامه خدا روح اعظم را

میگویند گو این لفظ تماشای نمایند زیرا اللہ ذاتی را که لوعالم کثرت بر درازان کسی نیست
و آن نیست مگر روح اعظم پس این کلمه لوعبد مخالفند هیچ کفار بطور عامه بطریق مذکور است پس این
عامه نیز تغییر مینماید فقط مسلم زیرا بر تعلیم انبیا و حضرت خاتم المرسلین بدانند که عبادت حسیب است
ابوهریره کرده شد و دلائل قرآنی برین مثل ان ربکم اللہ الذی خلق السموات الارض
و ما بینهما تا آخر و تمثال حق بر طور و بر کعبه و بر زقیامت که مستانزم اثبتیت با این خلق
و حق است و وجود مطلق با جمله و از حجاب بر او علی بند بسیار اندر عامه را همین قدر کافی
که گفته شد لیکن ازین معنی ترقی باید کرد که نیز در عامه مسلم که آله در لغت بمعنی معبود است خواه
مستحق عبادت یا یا نه باشد چنانکه مفروب آنکه بر و ضرب واقع شود خواه بوجه حق باشد یا بوجه
ناحق و تعلیم کفار در سبانه بمعنی اصطلاحی بود که قرآن در تابعی مفرکند بلکه بطوریکه کفار
بفهمند و بدستورند که چنانکه فهمیدند پس بدان نظر نهیب کفار از کلمه لا اله الا الله که جمله
معبودان را یک الله بنمود راست و درست است گو قول موحدان بیو نشنیده باشند
و بدان جهت یا سمعنا بهذاتی الملة الاخره گفتند زیرا ظاهر است که در آیه لوکان هو لا اله الا الله
ماورد و ما معنی حقیقی لغوی اله مراد بالتفایق نمیتواند و در لغت لازم آید بلکه در اینجا بمعنی شفیع
است که عبادت بتان شفیع فهمیده میکردن و از لغتی غیرت بمعنی مبالغت و جابری غیبت کلمه
معانی لازم نمی آید و نظیرش آیه ارباب تفرقون حیرام الله الواحد القهار است در حدیث صحیح
من لیشفک عن ربک فهو صمد و ارد که هر شی مشغول عامه را از خیال وجود مطلق
میدار پس بر چیزی رب آتشند که با هم مبالغت و مفید مطلق نمیند و معبودی باید که همه بوجه
مرح امور باشد و آن ذات حقیقی وجود است و پس که غیرت یعنی مبالغت و جابری چیزی
دیگر مقصود نیست پس شرح کلمه طلب بر آن شد که نیست
موجودی در زمین باشد یا در آسمان در ارواح باشد یا در
اجسام غیر خدا یعنی خدا از خدا پس وجه ثواب قائلین برین رو در زمین

تکرار کلمه لا اله الا الله در وقت نماز و در وقت حاجت و در وقت غم و در وقت شادی و در وقت غم و در وقت شادی

و آسمان بلکه در جمله عالم از ارواح و امثال و اجسام نمی گنجند زیرا جمله عالم را خدایش خسر کرده
اندازین صورت عبادت بتان نام عاجز شد که مفید مطلق نبندد و جمله آیات تو عبید برین معنی
و ال زیرا مثل وجود حقیقی خارجی مطلق چیزی نیست پس معنی لیس گفته شد یعنی صفا و ظاهر
و حصر اول و آخر و ظاهر و باطن در و با هر پس معنی هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن بمطرح
تعدیم صغیر مفید حصر از پنج بلا تکلف چون در آیه فاینا تو لو افتمم وجه الله بوجه اعم برود ال معنی
با منکم من سجوی ثلثه - الاهور البهم و لا حمسه الا هو سادسهم و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا هو
معهم اینها کما نوا بلا تکلف واضح و والله علی کل شیء محیط بلا تاویل درست معنی سوره اخلاص
بدلیل سیران عقلی که بگو توان وجود مطلق حقیقی خارجی الله چگونه است زیرا جدا و سبب
عیش و رخارج متصور نیست بوجه آنکه عیش موجود باشد یا موجودی ثابت یا معدوم محض و معدوم
ثابت از ثابت باشد پس جدا از و نتواند شد و معدوم محض چیزی نیست و موجود او خود است
چنانکه در زیر لفظ وجود و دلیلش بیاید پس بنیازی او ظاهر و همین دلیل نفی و لدر و الله
گفوار پنج تخریر پوشیده و چون چیزی جدا و سبب استی مطلق حقیقی را نیست که قریب ترین
اشبا مفید مطلق است و سوای وجود حقیقی قریب ترین مفید مطلق شانی و مقیدی نیست پس
عبادت چیزی باید کرد که مفید مطلق قریب از شکرگ باشد و هم ظاهر و هم باطن و هم اول و هم آخر
او باشد و در پنج معنی اجیب له ادعای الایه باید دانست که جواب و هم خواننده را چون
خوانند که خوان نشن عین جواب نیست بلیک **س** الله گفتند بلیک است تا این
سوره گذارت بلیک است پس باید که جواب طلب کنند از من و ایمان آرند پس اندر نبصورت
از ظاهر انانیت باطن خود که موبت است توجه باید کرد پس عبادت مقیبات و شبنجات سوای
بدینچه سودمند نیست که شکر کافران سجده که بر روی بنان میگذرد و بدینچه سود تو بود و هم
سود وی نبود و بدین شبیه صحیح لیکن بطریق مفید نیست پس عبادت این مقید است سوای وجود
نازیبا و مقدر کلین خواه روح اعظم باشد یا بوجه دیگر بوجه نزول روح القدس و مقیبت نشان و

صفت نشان مرجع است (۲) لوح و آن اسم جنس است حقیقت محوری صلح که قابل حمل است هم
 اسم روح محوری صلی الله علیه و سلم که قلم اعلی روح اعظم بر آن بنویشت که بر چه در آن عالم
 پیدا است و بر آن سندج ساخت از پنجا مطابق نصوص حکم در کلام طبعی برای بدل حرف و او ترک کرده
 پس از پنجا معنی محمد رسول الله بلا و او باید فهمید که مقصود از الله یعنی از هستی مطلق محمد آید که رسول
 خود است این مطابق نصوص حکم نوشته شد هم مطلق آن بلا فیدرا گویند و اطلاق بر چند گونه
 متصور یکی اطلاق کلی بنظر جزئیات و درین صورت حمل کلی بر جزئیات از ضروریات در مطلق
 جزئی بنظر حالات و شیون و اطوار و اوصاف متکلیف بنظر نوم و لفظ مطلق است و درین صورت
 مشتق از حال گرفته حمل تو انکر و چنانکه زید را نامیم باستی قطعه آن گفت زید نوم و نقطه و در جایگاه
 مشتق درست نباشد بلفظ زید و اضافت کرده محمول توان کرد و از همین قسم اطلاق جسم است بنظر سطوح
 و سطح بنظر خطوط و خطوط بنظر نقاط و واجب الوجود را چنانکه در ذیل لفظ وجود و خدایم نوشتیم که
 آن مطلق وجود حقیقی جزئی و نشان هر کلی و جزئی است جزئیات متصور نیست و با وجود ظهور در کثرت
 در وحدتش نقصانی عاید نمیشود و چنانکه قول حکما در نسبت هیولادان شخصی بنظر صورت جسمی نوعیه
 کثیره حال است پس بر ممکنات و شیونات و مظاہر محمول نیز اندیش بلکه واجب اللفظ خواهد بود که انحصار
 ممکنات است و ممکنات را گفته خواهد شد که آن صاحبان واجب اند که بدون واجب موجودند ^{گشت}
 و در اطلاق حقیقی شبیهی از اطلاق کلی نیست افراد و شمی شبیهی از اطلاق شخص واحد هیولی
 باصو را اعتباریه است پس در بعضی احادیث کلام بهی نیست و دیگر بعضی شبیه دیگر ^{فان} ^{باید دانست}
 که موجود در اصل مطلق میباشد چنانکه زید نسبت نوم لفظه اگر از اعتبارات فرض کرده شود
 و گرفته مثلاً سوا و نسبت جسم موجود خارجی باشد آن قبده نیز از موجودات میباشد و در کلیات
 موجود در اصل کلی طبیعی است و مقیدات از امور اعتباریه را فیه پس آنچه در عوام طلبیا مشهور است
 که وجود مطلق را نمیباشد چیزی سفسطه نیست چون در حقیقت موجود در اصل کلی طبیعی باشد مثلاً
 انسان و صدق انسان بر انسان کلی طبیعی اولاً و بالذات است در صدق او نیز زید و عمرو

اگر متفرق گرفته شود و نباشد و اگر نظر عدم لحاظ قید بگیریم همچون انسانیت جناب شیخ جهان آبادی
 مرحوم در نسبت جزو مطلق فرماید که اگر کلی باشد چه حرج که بالذات واجب مطلق است و بالشیع و بالعرض
 ممکنات موجوده اند و اعلم بالصواب (۲) مظهرهای ظهور که عبارت از اعتبارات افعیه مطلق است
 و چون در حقیقت سوای وجود حقیقی و آبی خارجی جسمه و افعیات عالم خیال است که انشراح
 از وسیلت با انشراح واقعی لفظ بر آن سوای خدا هستی مطلق عالم را و همی میگویند و گاهی
 عکس فعل و مرآت و آئینه هم می نامند چنانکه در شعر ذیل بطور منع النحو فرموده که غلو ممکن نباشد
 نه بطور جمع **س** کلامی الکلون و هم او خیال بود عکوس فی مرایا او ظلال (ع) متشابه آن
 آیه است و هم لفظی در آیت که بنظر تشابه معنی دیگرین سوا خدا و اسخون دیگرند چنانکه قول شافعی
 است و نیز در حقیقه سوای الله و بعضی اسخون فی العلم دیگرند چنانکه در کتاب لغز الا نوار اصول
 در نزول شریف نوشته که منزل علیه راض و رست که واقف متشابه باشد پس در آیت لا یعلم
 تا و یله الا الله بر لفظ الله وقف لازم نشدیده اما نیز ذول بن آیت برای نصاری بجز ان مشاه
 بنظر آنکه لفظ این در انجیل پس ثبت مسیح وارد و معنای او نیز در اسخین فی العلم مظهر اسم رحیم است
 چنانکه در ذیل لفظ نصاری بیاید که مخصوص مسیح نیست و مثل مسیح هم آدم مظهر اسم رحیم و آن
 مسئله کمثل آدم دلیل اوست مگر نصاری غیر اسخ فی العلم بطوری دیگر می فهمیدند که از و کفر
 شان لازم آمدی هم برین طور در بعضی آیاتی القاطی هستند که حضرت رسول علیه الصلوة
 و السلام و نائبان داند و دیگران تا و یله او نداشتند و زانغان مثل نصاری تا و یله شیطوری
 نمایند که سخر بکفر گرد و بخلاف تا و یله اسخین که او عین ایمان باشد مطابق محکات بلکه از محکات
 معلوم بحیوالات نشاید ریافت کنند چنانکه قاعده ریافت در منطق مقرر است **مقطعات**
 بدانکه در حروف مقطعات قرآنی که بر نسبت و نه سورت مصدر اند اختلاف است و نیز غیر عربی
 شایسته قول نوشته که مرجع آنها چهار احوال است یکی از آنها قول شعبی و جماعتیست که آلم
 و سایر حروف چهار احوال سورتها از متشابهاتند اختیار کرد و الله تعالی اجام خود در سرت آن

پس بظاہر آنها ایمان آریم و علم آنها را اسپر و نخبه آنها بپیم و از فکر آنها فائده و طلب بیان است
 و او درین چند اشعری ازین حروف پرسید جواب داد که از اینکندار و سوای ازین سوال کن و سندی
 قول حضور صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در کار که کسی بظاہر سینه ز نرسا نیند که از مستشاهات است فائده
 طلب بیان نزد شافعیه قدر معنی نیست و آنچه در نزد این قول گفته شده که این حروف را گرو
 بر معانی باشند پس معلوم شد و گرنباشند پس خطاب بدانها همچو خطاب با مہمل و تکلم زنگی
 با عربی باشد و ہم جمله قرآن تبیان و بدایت نباشد این ترویج نادرست زیرا تا لاین مستشاهات قبول
 مثل صاحب لوزالاولی حنفی مخاطب معنی حضور صلی اللہ علیہ وسلم استثنی گوید که برای مصلحت
 راز و نیاز از دیگران مخفی داشته شده **قول دوم** فاروق و ذی النورین و ابن مسعود
 رضی اللہ عنہم چنانکه بر عاصمیه بیضیاری از خسر و نقل کرده شد که حروف مقطعات از ان
 مکتوبیت که تفسیر نکرد و شود و انتہی پس غالب که آنحضرات را معالی آنها معلوم بود مگر بر اس
 مصلحت اخلا و اشتند چنانکه در زمان مرتضی رضی اللہ عنہ مصلحت در اظهار بود که بیان کردن چنان
 در قول چهارم باید **قول سوم** مطابق معالمت قول جماعت است گویند آنها معلومند المعانی اند
 پس بعضی گفته که هر حرف از منقح اسم خداست و دلالت دارد بر او که علی کرم اللہ وجہہ سفیر
 یا کتب بعض یا تم عشق و ممکن که مراد حضور مرتضی کرم اللہ وجہہ منزل آن حروف باشد و قنادی
 اسما قرآن گفت و در پاشن خبر بدون قرآن و کتاب برای این حروف در همچو آلم ذلک
 الکتاب اگر کتاب طس تلک آتات القرآن و کتاب مسین و غیره گفت و مجاہد و زید اسما سورتها
 گفت و فرمودند که چون کسی گوید کہ المص حز اندم سامع بشناس که او سورتی خواند مصدر المص
 و بیضیاری گفته که بر و اطباق اکثر است و در معالمت از خفش سخوی مسقول کہ بظرف و فضل
 بوجه بیانی کتب منزل و مبادی اسما حسنی اللہ قسم بدانها خورد و در جمع بن النس و نسبت
 الم گفت کہ الف منقح اسم اللہ و لام لطیف و مسم مجید است و محمد بن کعب گفت کہ الف اللہ
 و لام لطف و مسم ملاک است از کلمت همچنین بیضیاری قول ابن عباس نقل نمود و در معالمت گفته که این

عباس و کعب بن لؤی کان کانی های مادی بای حکیم عین علم صا و صادق فرمود و سعید بن جبیر از بن
عباس معنی آلم انا الله اعلم نقل کرده و معنی المقص انا الله اعلم و افضل و معنی المراد انا الله اعلم و ای
وز جابح حسین نمود و گفت که عرب عربی از کلمه آرند و ارا و بکر کنند و معنی از قول شاعر آورد
تفحص قلت لسانی : فقلت لی قاف : یعنی گفتیم برای معنی قاف و قوف کن پس گفت برای آن
قاف بجای وقت و در بیجاوی از بن عباس است که اگر و حم و ن اسم الرحمن مرکب شود و در
معالم از سعید بن جبیر منقول که آنها اسما خداست تقطیع کرده شده اگر آ و سب ان تا ایف بگویند
اسم خداوند باری چون تو گویی اگر و حم و ن پس باشد الرحمن مگر فادربنا ستم برای وصل
و در بیجاوی از بن عباس معنی آلم انا الله اعلم نقل کرده و مثل این در سایر مواضع و نیز از بن
عباس روایت کرد که الف الله و لام جبریل و هم محمد علیه الصلوة و السلام هر آلم اشارت است
که قرآن منزل است از الله ب زبان جبریل بر محمد علیه الصلوة و السلام و در معالم از بن عباس
روایت که آنها اقسامند یعنی در بعضی بطوری و در بعضی دیگر بطوری دیگر یعنی جای بطور
اسمه چنانکه قول ابوالعالیه است و جای منقاع اسمش و غیره قول چهارم آنکه این حرف
فاروق اند ما بین سوره های بیجاوی گفت که از سبت و هشت حروف چهارده بر او اهل سوره ها
آورده شده و چهار در نصف سبت و هشت اند و در نصف صفات حروف هجده سبت که
اهل علم اگر گوشش کند نتواند پس از امی لقب اعجاز سبت ظاهر و در بیان بسط کرد چنانکه
مطالعین معنی نباشد لیکن جمله اینها از امی حضرات است کسی بجهت صلی الله علیه و سلم نرساند
و نیز شب باین غیر مربوط و خصوصیت حرفی بر سورت دون حرفی نر هیچ بلا حرج مگر ابوالعالی
بقول بیجاوی تشاکر گفت بدینچه روایت کرده شده که هرگاه کسی آید نزد پیغمبر حضرت
صلی الله علیه و سلم خواند بر ایشان آلم بقره پس حساب کردند او را و گفتند که چگونه داخل
شویم در دینی که مدت او هفتاد و یک سال باشد پس بسم فرمود و حضور صلی الله علیه و سلم
گفت پس آبا غیر است پس فرمود المقص و الکر و الکر پس گفتند که خلط شده اند این حروف

بر اینست انیم کلام کریم پس تلاوت حضور صلی الله علیه وسلم بر ایشان تا این ترتیب و تقریر حضور
 صلی الله علیه وسلم بر استنها و شان دلیل دانست و حقیق گوید که کاسن بود آن بر عهد آل سی
 و یک انبیاء دم عهد و جهل کتب اسرائیل بی بردن می که حضور صلی الله علیه وسلم آنرا با الواح موسی
 تعبیر فرموده که او اهل لغز از الواح موسی مرا عنایت شده بمطلب سید زدی حضور صلی الله
 علیه وسلم تصریح بدان نظر نمود که در مجموعه تعبیر کردند سکه یا بر الف سکه س یعنی برین نام
 تنظیم که خود برای حضرت محمد علیه الصلوة والسلام بود و محمول گردندی که درین سورت
 ذکرش بسیار است پس بحسب حضور صلی الله علیه وسلم از آن باشد که با وجود تنظیم نسبت به چنانچه
 و علم حساب جل وین حرف سرسیدند که اما خود از ابتدا اول ما خود از الف و سیم ما خود از مقدم
 گردندی قول پنجم قول فیصل قول حیدری الی علی مرتضی و صدیق اکبر است رضی الله عنهما
 که اول باب حکمت است در نسبت و م وارد در حدیث که در سخته شد در و لم گردید اول ابو بکر پنجم و سب
 معالم جناب مرتضی کرم الله وجهه فرمود که برای هر کتاب صفوة ایست و صفوة این کتابت و
 پنجمی است یعنی برای اکثر کتب براءت است و براءت سوره مصدره حرف پنجمی است و کند
 این را قول جناب صدیق رضی الله عنه که برای هر کتاب سرسیت و سرخا در قرآن او اهل
 سورتهاست و سر یعنی خلاصه آید چنانکه در صراحت و عادت مصنفانست که خلاصه مطلب
 کتاب اول گردند و براءت کنند و سندا این دو حضرات ارشاد حضور است صلی الله علیه وسلم
 نسبت آلم بقره که او اهل این سورت از الواح موسی مرا عنایت شده که الف او اهل و
 لام الواح و سیم موسی بدان اشارت بهم در حوالیم فرمود که در حوالیم هر از الواح موسی و او اهل
 پس های الواح و سیم موسی بدان اشارت و در آلم سوره دوم بعد هشت سال غلبه شد رویان را
 و عدد آلم بحمل صغیر هشت با سفت به بین نظر بصدیق برای زیارت سال سفر ارشاد رفت
 و در نسبت مقلدات شوری در تفسیر سینی مرطو ما منقول که کسی نمی نیست که بر و این حرف
 نازل نشده باشد و بر و نزول این سورت تا ریخ بر چهره مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم

ظاهر شد بعد دریافت ارشاد رفت که آنچه خست و نشخ و غیره برامتم خواهند آمد از ان اطلاع دادند
 تا زمان سیح و در سورت بجزه واقعات کلان از هجرت و وفات حضور صلی الله علیه و سلم و خلافت صدیق
 و فاروق و ذی النورین و مرتضی و امام حسن و جنگ حضرت زبیر و طلحه و صدیقه با مرتضی
 و هم ذکر جنگ امیر معاویه با جناب موسی و ذکر خلافت امام حسن و شهادت امام حسین و سلطنت
 مروانیه و عباسیه اسما عیله و بیان زکات نازمان سیح است جناب مرتضی ازین حروف اطلاعی
 میفرمودند و تفسیر معانی الاسرار چیزی بسط نموده است و سنین اکثر واقعات بیان
 کرده اما حاصل قول ببراعت استهلال محکم و بانداز حضرت فاروق و ذی النورین و بن مسعود
 مخالف این قول نبند مگر آنان مصلحت در وقت خود در اخفا و تیره و جناب مرتضی مصلحت در وقت
 خود در اظهار و دید پس کم مایه گانیکه از تفصیل این قول راقف نبند بر قول اول چندان صراحتی
 دارند که بقول تفصیل گویند نه منهد و کتب اصول همچو نور الانوار و تفاسیر همچو احمدی خوانند
 و تفهیم که اگر چه بعضی قائل بشوند مگر حنفی بطور ظن تاویل کنند و چون قبل از تفسیر این حرف
 ضرورت مقدمه است پس بدان نظر اول مقدمه در تخریر آورده میشود و مقدمه چون مضمون
 براعت واضح شد و بقول ابن عباس معنای حروف مقطعات گوناگون بطور قاعده اهل بیت
 است که گاهی از عدد حروف کنند و گاهی عمده صرف از کلمه عبارت در اول آید چنانکه در کتب
 حروف و جفر مفصل است و قبل از زمان نزول قرآن حساب عدد حروف و عرب متداول بود
 و اهل تاریخ معتبر اتفاق دارند که بابل برکناره عرب محل و مسند و علوم جمله زمین بود پس حساب
 اجدد در زمان نزول قرآن مروج بود و لجه می ندارد بلکه وقوع او از قول بوالعالمیه یافت
 شد و حساب حروف در عرب بد و از و طریق باشد یکی بطور محلی کبیر مشهور با بجه دوم بجهل صغیر
 که الون اجدد راآت و مات راعشرات و عشرات را احاو و احاو را بجهت و دارند چهارم
 به بسط شرح که احاو راعشرات و عشرات راآت و مات را الون و بر الون قیام کنند
 چهارم بعد اسما بلفظی نجی مثلاً الف سهم است پس عدد الون مطابق اجدد کبیر بگیرند

پنجم عدد در برهیناست مثلا از الف عدد آزه برست و لغت برای بیان اوست پس عدد ولف پنجم
 جداگانه گیرند ششم عدد و کبیر الا کبیر مثلا آرا واحد گونید و بار اثنتی پس عدد واحد با اثنتی
 عدد و کبیر الا کبیر پس عدد و آدرین صورت ۱۹ باشد و علی بنده اششش ششم و گیرند که در مسائل
 علم حضرت مسطور باز باید دانست که علم اشاره سوامی اشاره مصطلح اصول در کتب مقدسه
 بسیار روح مثلا از اوقیان نسخ مسیح آمد گفته که تو معتقد قیامت هستی و در تورات که ای جا
 ذکر قیامت نیست مسیح فرمود که در تورات صلی ذکر قیامت نیست جانیکه فرمود خدا تعالی که من
 خدای پدرت ابراهیم و اسحق و یعقوبم پس درین ذکر قیامت آمد که خدا زندگانت نه مردگان را
 و این مجتبان اشاره مسیح فهمیدند و چون در سوره طه معانی کرده ایم که در آن مذکورست که در تورات
 ذکر قیامت کرده بودیم لکن تورات ازین مقام دیدیم پس همین ذکر یافتیم که من خدای پدرت
 ابراهیم و اسحق و یعقوبم و این بطور قاعده نباشد که دیگر بعضی موقوف بر فهم حضرات باشد
 مقدمه تمام شد بعد ازین تحقیق بر احوال هر سورت مصدره بیان باید کرد پس واضح باد که
 حضور صلی الله علیه و سلم در نسبت آتم سوره بقره مطابق حدیث مرفوع چنانکه در بعضی تفاسیر
 است ارشاد فرمود که او اهل این سورت از الواح موسی مراد او شده پس بعد ذکر مفضوب
 بود و ضالین نصاری در آخر سوره فاسخ مناسب شد که در او اهل بقره از الواح موسی برای
 بود و در او اهل سوره آل عمران از انجیل مسیح بر انصاری تحقیقی کرده شود پس در او اهل سوره
 بقره که مراد از او کمتر از نصف سورت است سندی از الواح موسی آورده شد بدان نظر تا آتم
 که آما خود از او اهل آل الواح و تم موسی است و بدستور در او اهل سوره آل عمران براسه
 بنشاند کسان بصورت نصایح مطابق انجیل مسیح نصیحت است چنانچه در تفسیر معالمات و تفسیر حسینی
 مفصل منوده ایم پس آوا اهل آل انجیل و سیم موسی گرفته بر احوال شد باید دانست که مراد از الواح
 موسی که در نسبت سوره بقره در حدیث وارد از تطبیق قرآن و کتب انبیا مجموعه تورات سی و یک
 است که مجموعه چهل کتب بر ایشان نازل شد که در هر یک هنوز ذکر حضور صلی الله علیه و سلم ذکر

قرآن در اکثر مروج و پس آل اشارت با حضرت سی و یکم است و تم اشارت بجموعه جهل کتب که کتاب
امثال سلیمان و غیره در فصل سبت و پنجم امثال است پس اگر چه مجموعه متداوله توربتی و نه کتاب
مشهور است مگر در اصل جهل اند و نیز کتب موجوده و مفقوده حضرت انبیا بنی اسرائیل متداوله و یک
بودند چنانکه در تفسیر معالجات مفصل نموده ایم پس آلم اشارت در اینجا بدان تو اند و نیز در کتب
بنی اسرائیل است که در اوائل و ابتدای الف مقوس یعنی هزار مضمون ختم المرسلین علیه السلام و وقت
خوانندش بدان نظر تعظیم سبک و در سوره بقره بخشی در از نسبت سبت واقع که سبک سبک
تفسیر محضی مخفی نخواهد بود پس الف ابتداء و لام الف و هم مقوس گرفته براعت می تواند
که بهر دو مان با وجود چندین تا یک سبت یعنی الف مقوس و بقره از زمان بی بی طلب
نبروند مع انکه واقف حساب هر دو بودند پس جاتی قسم است که حضور صلی الله علیه و سلم
تلبس شدند و مشارالیه ذکات در ضمن آلم است و علی بن ابی طالب و غیره عنور باید کرد
و در سوره اعراف تشکیل حضور صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه از بیان سی و یکم انبیا صلی الله
مجموعه جهل کتب است از ذکر صحاح نیز نیست بدان نظر باقص براعت که از ص اشارت بصلح
علیه السلام است و در سوره یونس و ابراهیم و حج اشارت از آل بطون سی و یکم از
آل بطون رسوالت نیز بر وایت در سوره یونس آلم است و در سوره یوسف در حد اشارت
پس و یک انبیا صاحبان مجموعه جهل کتب مرسله است که در آنها منتهی ذکر قرآن مروج و پس
را اشارت بر رسول و مرسله است و در سوره مریم ذکر جنه عی و پیمان است یکی ذکر عهد بر کربلا
که در او عیسی و مریم و یح در آمدند و هم ذکر عهد ابراهیم که اولان ملاکی شمرده شود و عهد بر کربلا
بنظر فطرت جدا گانه است و هم ذکر عهد ادریس و هم ذکر عهد اسماعیل است که هر یکی را بعد از
یا بعد از الوعد یا بعد بقیبت ذکر نموده پس کاف ذکر وای ابراهیم و یای ادریس
و عین اسماعیل و صا و صا و صا و صا بقیبت گرفته براعت فرمود و در سوره طه بیان
حرص بر ایت حضور صلی الله علیه و آله و سلم است و از اسما حضور صلی الله علیه و سلم در حد کتب

واقع بود و طایفه بنی مروه در حقیقت آید و نامی بدایت است و در سوره شعر ابیان مرصع انسان کامل
 یعنی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در پس طایفه اشارت بر مروه و حقیقت و بین با انسان کامل
 است چنانکه در پس قول عبدالمطلب عباس بیاید و نیز درین صورت و سوره نخل سوره
 قصص ذکر طایفه بنی موسی است پس طایفه طور و سین سینا و مسمی موسی گرفته براعت
 است و در سوره عنکبوت بیان افتنان اهل اسلام برای هجرت است و در کتب سی و یک
 انبیا مجموع چهار کتب مفصل ذکر هجرت واقع پس آتم اشارت بدانت و در سوره روم
 غلبت مجهول و سیغلبون معروف واقع و غلبه و پی بعد هفت سال از نزول این سوره
 بر خسر و فارسی شده بود و بر وزیر خبری از آن آید پس صدیق اکبر شرطی که با کافر بد هفت
 کرده بود و عهد و آتم بجهل صغیر هفت باشند پس از آن براعت ظاهر و در ذوق غلبت و
 و سیغلبون مجهول واقع در آن هم عدد و خبر کلان واقع که روم چنانکه هجرت اول
 غالب بر فارسبان شدند بحسب این قرأت مغلوب از مسلمانان و عرصه شانزده سال گردید
 پس شکست شان مکر شد بدان نظر عدد و معنا عت آتم گرفته شد یعنی شانزده و نیز
 روم در صدی آخر چینی بر اهل اسلام غالب شده بودند درین صورت در آتم مطابق
 شروعات میکشغ ابوالحکام بر جان فرمود که عدد آتم بجهل صغیر هفت اند و سببش عده
 حفیری مسمی آس هفت مانده و مقصود از بیضی هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت
 بانزده شدند و از هفت با عدد و طبل کبیر آتم که هفتاد و یک اند با عدد و هفت هفت
 گردید و از جمع کردن با بانزده و پنجصد و هشتاد و سه برآید و نهین داده پنج صلوات
 الازین ترک بر روی میان است که از بیست هفتس خارج کرده شدند لیکن این اشارت هفت
 بحسب بنی هجرت است و سورت یک و نیز در حفیر چون صورت مکر است و عدد آتم هفت
 بجهل صغیران پسند مغلوبیت و میان از زمان شیخ عثمان از اهل اسلام که در زمان
 فاروقی شانزده اند نظر بر آن عدد در معنا عت شانزده گرفته پس از آن شیخ

فاروق برآمد چون عدد المجهل صغیر بحسب قدرت اولی هشت اند و جعل کبیر هفتاد و یک غلبه
 از حزب قتل آید بدان نظر چون ضرب با هم نمودیم ۶۸ شدند و شکست شان المضاعف
 است پس شانزده مضاعف هشت گرفتیم پس ازین رو ۵۸۴ برگردد و اگر ازین هفتاد و یک
 جهل صغیر و شانزده مجموع قبل کم کنیم ۶۰۹ زمانه فتح رومیان برمی آید پس معنی آیت بنان
 که در عرصه ۶۰۹ باز غالب شوند روم در متصل زمین عرب و آنان بعد علیه خود باور شد
 مغلوب خواهند شد در عرصه چند سال یعنی سه سال ازینجا وسعت ششم علم حضور صلی الله علیه
 و آله وسلم دریافت باید کرد و در سوره لقمان بر دلفین حارث است که قرآن را اسما و عا و مشو
 میگفت و میگفت که من اسما و رسم و اسفند یار گویم حال آنکه قرآن مطابق پیشین گوئی می بود
 انبیا اصحاب مجموعه چهل کتب است پس از آتم براعت ازان شد و قریب این در سوره سجده
 آتم براعت است غور باید کرد و در تاریل پس اختلاف علم است ابن عباس فرماید که قسم است
 و نیز روایت ابن عباس در معالم نوشته که معنی او بلفظ طی یا انسان است و نام حسن بصری
 و سعید بن جبیر و جماعتی انرا پسند داشتند زیرا در حقیقت انسان انسان کامل باشد و
 خصوصاً سرور اولیا و انبیا علیه الصلوٰة و السلام بدان نظر ابو بکر و راق یا سید البشر
 معنی پس گفت درین صورت ذکر رسول پطرس و چون است که یکمال تا کید انحضرت ذکر
 حضور صلی الله علیه و آله و سلم در فضل سوم کتاب اعمال نموده اند که که امی بنی نیست که ذکر
 حضور صلی الله علیه و سلم که در بابین عرصه شش بفری و بار دیگر شش لغت آوری مسیح رونق
 شوند نکرده باشد پس براعت ظاهر پس معنی ابوالعالمیه مبارجل یعنی مطابق است و در
 فصل اول جز قبل حضور صلی الله علیه و آله و سلم را انسان کرده مضر باید و در سوره ص بیان
 بسیار امور است که بر و صا دست و کفره انکاری داشتند با خصوص برستی حضور صلی
 الله علیه و سلم حال آنکه در کتب سابقه آنچه نوشته است سرسره مطابق پس فرمود و القرآن
 ذی الذکر یعنی صا دست برستی نبی اعظم قسم قرآن موعود صاحب بنمو با و داشت است

و سوره مؤمن و غیره مصدر ترجمه آن و از مستدرک در حسن حصین از حضور صلی الله علیه و آله و سلم
 مرویست که ارشاد فرمود که خوانیم از الواح موسی یعنی داده شده پس از الواح و سیم موسی
 گرفته براعت است و نیز در ورس ۲۳ و ۲۴ فصل نهم و انبیاء از سوره بر بادی بیت مقدس
 طوطی که در سوره هشتاد و نهم مسجی است و لاوت ختم المرسلین علیه السلام را در سوره چهارم
 و نوزده نوشت و عدد و تخم با شباغ الف از بسط مخرج چهارم و نوزده و پیشوند پس تخم گویا نام
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهین عدد گردید پس خطاب کرده شدن بحکم و سوره شوری بسطی طلب
 خلاصه است آنکه درین صورت بیان هجرت است که بعد دو سال از نزول سورت شد و هم بیان آن
 سید المرسلین علیه السلام که بعد از دو سال نزول سورت شد و هم بیان خلافت صاحب
 زکریا که ختم بعد چهارده سال نزول سورت شد و هم بیان خلافت عمه فاروق که مختب از
 کبار و فو آهن بحسب اتفاق اهل سنت و تشدید بود که هر دو سوره نسبت چهارم است نزول سورت
 ختم شد و هم بیان خلافت ذی النورین است که بر پا دارند قرآن و صاحب شوری و سخاوت
 بحسب اتفاق فریقین بوده و ختم خلافت آنجناب رسیده سی و هشتم سورت است و هم بیان خلافت
 مرتضی است که در آن زمان از آنجناب نزاع حضرت صدیق و طلحه و زبیر شد و جناب مرتضی
 اصلاح حال صدیق کرده و آن هر دو را بخشید اگر چه اول ام المومنین طیبه و دیگران اصحاب
 بدر از قبل بخشیده شده بودند و بعد بغاوت قوم امیر معاویه پیشه که بناحق فساد آنکسند در
 زمین و در سال چهل و دوم نزول سورت شهادت آنجناب شد بعد خلافت با نام حسن
 رسیده آنجناب با امیر معاویه بخشیده پس امیر معاویه از سابق تائب گشت چونکه یکی از نسبت چهارم
 تحت نشینان فصل چهارم مکاشفات و یکی از شش سوره سالان عثمان است که هر یک خلفاء
 از بعد اششش پس سال از بود و بحسب حدیث بخاری که در سنن متعاصم از امیر امروایت کرد
 بخشیده شدند و بعد در سورت مذکوره ذکر ظالمان بنی امیه مثل یزید و شهادت امام حسین علیه
 السلام است و بعد ذکر سلطنت عباسیه و هم ذکر سلطنت سادات امام علییه و هم ذکر سلطنت

نزکان بنی قنظله را حرم حضرت امیرالمؤمنین هم بیان در جنگ بنی امیه که از زمان بار و گران کسح است
 که خباب رضی کره الله وجهه از عداوت هم مستحق بیان سنین هر واقعه میسر بود پس درین حروف
 سنین هر واقعه مذکور در سورت نازمان کسح مذکور که بار و گران کسح که در تشریف کرد و بنا بر حد و دفع
 ح دوم دوستانه و زمانه موافق برای حضور صلی الله علیه و سلم بعد دو سال از نزول سورت زمان
 هجرت ظاهر میشود و وفات حضور صلی الله علیه و سلم ازین رو در سنه دو و ازده نزول سورت
 ششمون عدو جمل صغیر حم دو و ازده است و زمان خلافت صدیق بزرگ بزرگ نبوت ششمون عدو
 و فوج هم دوست و خلافت فاروق خلیفه دوم که تا سنه دو و ازده بعد وفات حضرت صلی الله
 علیه و سلم شد پس چون عدو جمل صغیر حم دو و ازده در دو ضرب کنیم زمانه خلافت خلیفه ثانی تمام
 شود و خلافت خلیفه ثالث تا دو و ازده سال ماند چون عدو جمل صغیر در سه ضرب کنیم هم
 سیزده کوره از نزول سورت برآید و چون مرتضی خلیفه رابع است که خلافت آنجا تا شش
 سال ماند و در عین زمانه خلافت مملکت دو گون شد یکی بطرف خلافت مرتضی کریم الله وجهه دوم نظر
 مملکت امیر معاویه رضی الله عنه پس عدو جمل صغیر چون در چهار ضرب کنیم و مرتبه چهارم نصف
 نایم همون اختتام زمانه خلافت مرتضی است کریم الله وجهه و در سنه پنجاه و هشتم هجرت یعنی
 شصت و نوزده سورت واقعه شهادت شهب که ملاست رضی الله عنه همون عدو جمل صغیر شصت
 و ازده عدو جمل کبر حم جمل و شصت یعنی شصت برآید و بعد ازین در زمان مروان
 سی و بیست و پنج و غیره برخاستند با آنکه در سنه پنجاه و نهمی که از نزول سورت شصت و نوزده سلطنت
 مروانیه رفت و عباسیه همون عدو جمل صغیر حم دو و ازده هم شصت و ازده سلطنت رفع و جمل کبر
 هم میشود و اجتماع بنی امیه در محرم عظمی اول در سنه پنجاه و نهمی که نایب در سنه پنجاه و نهمی
 عدو جانود که بالغ خوانده شود و به بسط ترفیع و چهار صد هم بطور مذکور برآید و گرنه در اتفریق کنیم همون
 عدو تفریق اسما عیله از عباسیه است و از زمان سلطنت بنی با شصت که از سنه پنجاه و نهمی شروع از امام
 شد تا اختتام سلطنت بر سادات اسما عیله که در سنه پنجاه و نهمی سورت شصت و نوزده عدو جمل کبر حم و بسط

مرتفع ۴۸۰ است که مجموع ۵۲۸ شوند پس همون شروع زمان حکومت نبی قنطوره و از حم لفظ
 عشق بعدا گانه نوشته شود و عدوع از بسط شرح ۰۰ و عدد و س از بسط شرح شده پس ع
 عیسی و مسیح است که بار و گز نشرف آرد و این سیزده صد سال شمسی قبل از دو سال هجرت محسوب
 شوند و تاریخ باقی واقعات اهل حضرت سنی کنند خارج توانند لیکن کسی بمطلب حدیث توجه نکند
 که در و تاریخ هر واقعات است و الله اعلم بالصواب و در سوره ق ذکر اشیا نیست که در وقایع
 واقع با خصوص ذکر قیامت که در آن بسیار است بدان نظر مصدر بق شد و آنچه در نسبت قیامت
 نویسنده که محیط زمین است و از سبزی او سبزی آسمان این بطور سبع لغزات آسمان یا کلهین هر
 عجایب سبع سفهلات و اخرا لیسات از عالم مثال است و در نه کوه قاف هر واقف معز افند
 که در مابین روم و روس است قریب بنه صد میل طول دارد و در سوره آن عمده بیان دنی النون
 صاحب موت پونس است پس نون از ان بر اعوت و آنچه در نسبت موت زمین گوین محمول بر عالم
 مثال و تشبیه است اهل اسلام را لازم که بر خود مسخرگی نکنانند و الله اعلم بالصواب
 لفظی اثبات عبارت از کلمه طیبیه است که گزشت (۲) نبوت حقه و ذکرش از اینها بدیهست که
 عبارت از اختصاص الهیست که بدان سبب صاحبش از خیر و شرامت خود را مطلق گرداند چنانکه
 از مجموعه یونیت و انجیل و قرآن و حدیث ظاهر پس اگر صرف خبر و دعوات الزام منکر و بدیه باشد
 آن نبوت است اگر بالزمام منکر باشد آن مسنی بر رسالت از اینها بقا اوسه صد و چند اند و انبیا
 یک لایه نسبت و چهار هزار یابد و لکن شفا و تتر از طلب این هر دو روایت کثرت است و اعلم
 رسولان حضرت صلی الله علیه آله و سلم است که با حجت حیات و صاحب سببت و هرگز از ما
 صفات از نبل شهرت داشت و یکسور فرموده بتعین و در نسبت یعنی سزا مضتم ظهور فرمود
 از اینجا اسم با همسای شد که محمد صبیحه مبالو است از محمد یعنی بسیار ستوده شده یا صبیغه
 منقول یعنی حمد کرده شده لیکن اول قول افوا است و صورت نبوت از اصطفا پیدا شود
 و بلبست به شبینت خیا نکه نصاری و هم بزند (س) نصاری ما خود از ناصر به است که مسیح

ناصری بود که در قضیه ناصریه مقیم شده بود و آنکه بر سر ایوان آورده سوای مسلمانان آن بنصرای
 مستثنی شد. و بعد هر روز مانده در ایشان چهار فرقه شد یکی موحده بن سابقین که مسیح را عبد الله
 مطابق انجیل گفته چنانکه با و شاه حبش که مسلمان گشت در م قائلین بخصوص حضرت مسیح و
 ابن مریم آنجناب را الله و خدای مخصوص در این مریم نمودند و کفرشان از آیه لقد کفر الذین
 قالوا ان الله هو المسيح ابن مریم ظاهر فرمود که بجز مسیح ابن مریم لغی الوهیت نمودند. سوم
 قائلین تثلیث که خدای واحد گفته مریم و مسیح را پرستش کردند و در ایشان فرمود لا تقولوا
 ثلثه و نیز فرمود لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثه که خدا عین و سوی است از خدا و مریم
 مسیح بخلاف آنچه در قرآنست که سه نمیباشند بجز چارمی خدایمباش که چهارمی مغایر آن
 سه نمی باشد که عدد زائد شود چهارم قائلین سه انونند یعنی سه مراتب یکی جوهر ذات که سببی
 باب است و دوم حیات مسی با هم و بروح القدس یعنی رحمن که اسم الاسماست سوم علم
 که باین مجری زیرا از ذات الله و اسم الاسما و رحمن حیات مابعد است که هر سه یکی در خارج هستند
 پس در مفهوم سه اند و در خارج یک چنانکه قول متکلمین نسبت ذات سه صفت است که در معنی و علم
 و سه صفت اند و در خارج یک شئی است لیکن نصاری مذکور با این تصریح گفتند که با وجود
 قیام ذات و صفات آن ذات بعباید صفت علم باخصوص در مسیح بروز کرد و مسیح باین وجه
 مسنی باین شدند است که چنانکه روح اعظم بعباید صفت علم فی المثل در مسیح باز است
 در آدم نیز بپسور بود و علی بن ابی طالب و موسی بعباید صفت کلام و در ابراهیم بعباید صفت اراده
 و در یوح بعباید صفت قدرت و علی بن ابی طالب و زاکل نظر ذات جمیع صفات کما لیه حضور
 سلی ال علیه و آله و سلم ببنوجه در روشن فرمود ان مثل عیسی کمال آدم خلقت من ترا بیتم
 قال اکن فیکون اگر این نصاری حصر بروز در مسیح نکرده اندی صرف برین کلام سرسخت
 شان هیچ نبود اگر گویند که در توحید نسبت مسیح دل بجانند دارد گفته شود که در نامست
 علمزبان هر مسلمان را پس بجانده گفته شده است چنانکه در تفسیر قرآن مسنی مسی به در نایاب

مفصل است و درین زمانه فرقه پنجم است که هیچ ازین معنی فہمند کہ مذکور شد و در مسئلہ تشریح
خود خود میرانند (۵) وجہ داین لفظ باختر اک لفظی گاہی بمعنی بودن مصدری انشراح
مستعمل ز گاہی بمعنی ثبوت علم از وجود خارجی و ازین معنی ہر ثابت نیز و صوتی موجود
می تواند خواہ موجود حقیقی باشد یعنی وجود با انشراح و اتمی و عامہ بر ثبوت ترتب الاثار
خارجی وجود خارجی و بر ثبوت ترتب الاثار ذہنی وجود ذہنی اطلاق مینمایند و ازین معنی
اطلاق لفظ وجود بر ممکنات صوتی انکار نمی کنند و گاہی بمعنی بابہ الموجودیت و الفعلیہ و ترتب
الاثار فی الخارج آید و بدین معنی محل نزاع است و در آن وہ مذہب چنانکہ مفصل در خارج
بجز العلوم معلومہ بر میرزا اہدہ منقولند حضرات صوفیہ آنرا شخص احدی واجب الوجود گویند و شخص
بمعنی متعین گیرند و در صورت اخذ جسمیت در شخص حق را شخص گویند و ممکنات را موجود و بدین معنی
میگویند و محمول واجب دانند اولاجعل بسبب بالاجاب بصور ایچان کہ ترتب الاثار نسبت
ذاتیہا بجعل مرکب کہ آن صور را مرتب الاثار کرد و در مرتبہ ترتب الاثار عالم کثرت ہرگز زمین
مظاہرہ سہمی بروج است مستوی بر عرض کہ عامر حکما و مشکلمین اورا واجب الوجود دانند آری
نزد شان سہمی بحق مخلوق بہ است باز باید دانست کہ عدم بنفسہ معنی داین ہرگز لیکہ ہرگز
اضافہ بمقابل ہر یکی ازہم یعنی وجود سہ معنی میں آرد کہ بمقابل وجود مصدری و بمقابل ثبوت
لفظی تصور و بمقابل وجود خارجی عام است کہ ثابت و باطن باشد یا نسبت محض و فوق
ماہین معنی ثانی و ثالث وجود عموم مخصوص گشت کہ مثل نفسیت و لذت و حسب متصل ثابت
ست و موجود نیست ورنہ در ہر ہا جزا غیر متناہی موجود خارجی باشند پس وجود خارجی
بمعنی بابہ الموجودیت و الفعلیہ کہ بدان موجود خارجی تو انگفت نیز و ما تریدہ صفتی است و
واجب کہ مستوی بر عرض است کہ کیفیتش ندانند و در ممکن عالم کثرت منضم گشتہ داین صریح
البتلا است کہ انضمام وجود خارجی با غیر وجود کہ در خارج موجود نباشد چگونہ تصور کردہ شود
و اگر حکما وجود واجب مغایر عالم را عین واجب گفتند و وجود ممکن را صفت منضمہ بہستند

بر ایشان هم در وجود ممکن اعتراف ناکوست و نیز در سیر باقر منتشر وجود بودن مصدری که آن
وجود حقیقی است و ذات واجب مناسبت عالم نفسی است و در ممکن بوصف استناد واجب است و
گویند این نیز نادرست است که در انتشار الشانیت مثلاً چنانکه منتشر نفس انسانست پس در
منتشاء وجود آن ذات ممکن است نه وصف او و نه فاعل او پس صفت استناد واجب حقیقی
و احوال بوجوه وجود نیست تا بالشیخ و بالعرض بگوید لیکن واضح باد که چون صورت
عالم کثرت مساوی روح از مثل روح اعظم است موصوف باسطه باطله و در مثل متشکل
و در محاطه محاط حقیقت بدان نظر اشخاص و ظاهراً اختلاف آثار بدان نظر لغات موصوف باطله است
اعظم را واجب مثل شمع و آفتاب عالم را مثل آینه گدازد و گویند که گوید در نظر صاحب
خیال وجود شمعها و آینه لیکن اهل عقل پیش از یکی ندانند و ممکن که مبرس طور از ایشان باشد
بدین وجه وجود مصدری را منتشاء ذات حق گویند و در ممکن بنظر استناد بطرف واجب که واجب
موجود بالذات و ممکن موجود بالشیخ است فافهم و نیز در اشعریه وجود واجب استوی بر عرش
عین ذات واجب وجود ممکن عین ذات ممکن و درین قول دو احتمالست یکی آنکه ممکنات از
عدم محض آید. باشد باین قدرت حق چنانکه نزد مقلدان ایشان مشهور است و این صریح البطلانست
زیرا بر عدم محض چگونه حکم متعلق شد دوم واجب با وجود قیام خود و با وجوبیت متشکل کرد بطور
خیال انسان کامل چنانکه نقل سید علی همدانی مرحوم مشهور است و بعید نیست که مراد بعضی
در جانبیکه گفته که وجود آن ذات واجب است و ممکنات مخلوق و در همین همین داشته باشد زیرا
بر عدم محض متعلق قدرت و اراده تصور نباشد پس اعتراف آن آری و غیره بر ایشان عائد نشود
لیکن این بعضی موصوف بمناسبت واجب ممکن در جای بطور مشککین قائلند و گویا از لفظ روح
شماطی گفتند لیکن واجب آن روح اعظم را دانند و باز بطور قول اهل اشعریه واجب را همی شمع
و ممکنات را همی آئینهها گویند و بر اشعریه و اشعریه وارد که مفهوم بودن واجب چنانکه از واجب
مناسبت فهمیده شود از ممکنات موجوده نیز فهمیده شود و در امکان را داخلی در و نباشد

و این بدون اشک و اگر منشاء چگونه متصور کرد پس در صورتی چنانکه ممکن محتاج حاصل
 و مطلق وجود خواهد بود و واجب محتاج وجود مطلق خواهد بود و احتیاج منافی وجود است
 بالخصوص درستی او و هم شری با ممکن واجب را لازم پس واضح گشت که وجود ما با موجود
 یعنی علت آن ذات واجب الوجود است بنفسه و منشا وجود ذاتی آن ذات است و
 ممکن اگر عبارت از قیود است بگیرد همچو لزوم و بقیظ مرزبان پس صدق واجب وجود
 بر لازم نیاید که ممکن بودی از وجود و نسبت به تا توان گفت که بر ممکن حمل واجب لازم بر
 اهل وحدت آید غایت آنکه توان گفت که واجب صاحب ممکنات است موجد او شان ممکن
 صاحب واجب است مخلوق او و واجب ممکن بودن یکسوی نوع لازم نیاید و اگر ممکن عبارت
 از وجود مطلق بصفه قید باشد پس اگر لمحاظ متی گرفته شود حمل واجب یا وجود حقیقی بر
 لازم نیاید و اگر بدون لمحاظ قید بگیرد آن ممکن نباشد بل عین واجب است و مراد از حدیث
 الحق یبطق علی لسان عمر بن الخطاب در قرب فرأی فی نظر محویت عمر در حق وجود مطلق
 بعلم لمحاظ قید است و علی نه از حدیث قرب لولا ان فلان کلمت سمعه فی نظر محویت قوی و اعضات
 در حق وجود مطلق (ع) و سعت آن عبارت گاهی از سعت است سوای احاطه با بین معنی چیزی
 و سعت معنی کلی طبیعی خود و ارونه بصفت کلی چنانکه زیاده و سعت معنی انسان دارد و بصفت کلی
 او پس چیزی را اطوار و شیون و سعت ندارد اندر صورت پس ممکن اگر عبارت از شیونات
 و قیود است بگیرد هرگز و سعت حق ندارد و اگر نظر محویت عبیه عبارت از ذات وجود بگیرد آن
 در حقیقت ممکن نباشد پس معنی حدیث لا یسغنی ارضی و لاسمائی و لکن یسغنی قلب عبیدی
 المؤمن در اینجا در یافت باید کرد که نظر محویت معنی سوسن است که بالذات مراد از حدیث
 و آن حضرت صلی الله علیه و سلم است و بالتبع اولیا انبیا و حسب حدیث الا لا یمان
 لمن لا امانه له ایمان با امانت باشد و مراد در آیت انا عرضنا الالانیه حضور صلی الله علیه
 و سلم چنانکه از وجه عرض ظاهر از قرآن است که تا از آن امانت عذاب و بد خدا تعالی مستخرجین

انشا تعین را و تو به قبول کن بر مومنین چنانکه از وحی حیات آدم آنچه در تورات است مراد است
 امانت است بایزید آنکه وجود و صورت هر شان اما گو باست کسی و اند یا نداند و اخص لفظ
 و سخنین باشد یا بعد بطور عقل باشد یا بطور نقل لیکن اهل شهود و بران شاید چنانکه در قرآن
 و لفظ نقل پیدا است بدان وجه در حدیث صحیح است الحق یطلق علی لسان عمر بن الخطاب
 که ذات فاروق ذات حق در شهود آمد و در دیگر حدیث فکنت سموا الذی یسمع به و بصیر
 الذی یبصر به واقع گو در حقیقت در هر امانت است از اینجا است **ط** طلبه فی
 الصفا و جدته فی الکر (۵) هدایت و آن اراده الطریق است و هر طریق برای
 مطالب خود مستقیم پس حسب آیه ما من دابة الا هو آخذ بناصيته ان ربی علی صراط
 مستقیم هر دایره مستقیم پس اهل جنت براه جنت و اهل دوزخ براه دوزخ راست
 لیکن صراط مستقیم اصحاب الغام یعنی حضرات اند یا که شریعت است طلب باید کرد و
 بخصوص شریعت مصطفوی علی صاحبهما الصلوة والسلام پس ازین مقام در پادشاهی
 شد که حکم خدا تعالی دو گونه هستند یکی ارادی که موافق او شد هر چه است و نخواهد
 پس ازین حکم کسی مخالف خدا نیست بلکه منکر برای حکم ارادی اولییک گو یان دیگر حکم
 شرعیست که در آن بیان حالات کمال نزع انسانی است و این مختلف میگردد که
 بسیاری را حسب امکان عالم و جو اویت خدا تعالی خواسته است که ایمان نیارند و محکوم
 بشرع اند پس حسب امکان و اراده اش ایمانی نمی آورند زیرا اصل امر اینست که چنانکه
 امکان عالم است مطابق علم حق تعالی و مطابق علم قدر است و مطابق قدرت اراده
 و مطابق اراده ظهور عالم پس اعمال و عقاید حسب لیاقت هر یک میباشد و مطابق اعمال
 و عقاید جز او سزا است پس اهل جزا چون درین عالم تکالیف شرعیه کشیدند پاک شدند و لایق
 جنت گشتند و اهل سزا چون درین عالم تکالیف شرعیه نکشیدند مستحق دوزخ گشتند و
 پس دوزخیان چون در دوزخ روند استفسار خواهند کرد که چرا این تکالیف به ما رسید